

## مفروضات انسان‌شناختی رابرت نوزیک و نقد اجتماع‌گراییه مکینتایر بر آن

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۴  
تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۱۱/۲۱

سیدابراهیم سرپرست سادات\*  
علی عابدی رزانی\*\*

### چکیده

رابرت نوزیک، طرفدار اختیارگرایی در برابر دولت رفاه، نظریه‌پرداز عدالت استحقاقی و در جستجوی آرمان‌شهر دولت حداقلی است. هدف پژوهش حاضر، بررسی مبانی انسان‌شناختی‌ای است که مبنای نظریه عدالت وی بوده است. نوعی فردگرایی هستی‌شناختی در دیدگاه نوزیک دیده می‌شود که مطابق آن، هویت افراد مستقل از یکدیگر بوده و حقوق آن‌ها مقدم بر مفهوم نفع و سعادت است. پس از توضیح مبانی انسان‌شناختی نوزیک، این مبانی از دیدگاه اجتماع‌گرایی مکینتایر مورد نقد قرار خواهد گرفت و نارسایی‌های آن توضیح داده خواهد شد. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که دیدگاه اجتماع‌گرا توجه بیش‌تری به واقعیات حیات انسانی دارد. اصرار بر سلب‌ناشدنی بودن حقوق فردی در دیدگاه نوزیک، آن را با بن‌بست‌های غیرقابل حلی مواجه می‌سازد؛ خصوصاً در جایی که بین حقوق افراد یا حق فردی و مصلحت جمعی تعارض ایجاد می‌شود.

**واژگان کلیدی:** رابرت نوزیک، السدیر مکینتایر، انسان‌شناسی، فردگرایی، عدالت.

\* استادیار علوم  
سیاسی دانشگاه  
علامه طباطبائی،  
تهران (نویسنده  
مسئول).

sarparastsadat  
@atu.ac.ir

\*\* استادیار علوم  
سیاسی دانشگاه  
علامه طباطبائی،  
تهران.

aliabedi1386  
@gmail.com

## مقدمه

لیبرتاریانیزم<sup>۱</sup> جنبش فکری سده بیستمی است که به طور عمده در آمریکا و بریتانیا از آن جانب داری شده است و به این پرسش که «وظایف حکومت چیست» پاسخ‌های رادیکالی می‌دهد. لیبرتاریان‌ها دو گروه‌اند و هریک پاسخ رادیکال خود را دارند. نخست، آنارشیست‌ها که معتقدند حکومت کلاً نامشروع است؛ و دوم که مینارشییست‌ها نامیده شده‌اند، معتقدند حکومت‌ها می‌توانند وظایف حمایتی پلیسی، اجرای قراردادها، دفاع ملی- و نه بیش‌تر از آن‌ها- را به عهده گیرند. رابرت نوزیک، فیلسوف مورد بحث در مقاله حاضر، از مینارشییست‌های نام‌دار است (فورسیت و دیگران، ۲۶۷-۲۶۸: ۱۳۸۰). نوزیک دولت حداقلی پیشنهادی‌اش را بهترین چارچوب برای یوتوپیا دانسته است. نوزیک، به‌عنوان قهرمان سرمایه‌داری و طرفدار اختیارگرایی (لیبرترین) در برابر فرهنگ (دولت) رفاه اجتماعی، مورد استقبال قرار گرفت و کتاب او «بی‌دولتی، دولت و آرمان شهر» (۱۹۷۴) به منابع درسی الزامی در تمامی دوره‌های آموزشی فلسفه سیاسی و علم سیاست تبدیل شد (سکروتین، ۱۳۸۲). اثر نوزیک دفاعی شدید از دولت حداقلی است. به نظر وی، دولت زمانی مشروعیت دارد که محدود به وظایف بسیار معین و مشخصی چون حمایت از فرد در مقابل زور و خشونت و تضمین رعایت قراردادها شود و همچنین فرد را از گزند سارقان و کلاهبرداران حفظ کند. نوزیک معتقد است که هرگونه کارکرد فزون بر موارد ذکرشده توسط دولت، به طور اجتناب‌ناپذیری حقوق افراد را تهدید خواهد کرد (Nozick, 1974: ix). بخش نخست کتاب در پی رد دیدگاه آنارشیست‌هاست که معتقدند دولت به خاطر این که نهادی سرکوب‌گر و زورگو و اجبارکننده است، مطلقاً بد است. نوزیک معتقد است وجود دولت موجه است، ولی تا زمانی که یک دولت حداقلی بماند.

اگر به تحلیل استدلال‌های فلاسفه سیاسی بپردازیم، خواهیم دید که اغلب این استدلال‌ها بر پایه فرضیه‌هایی درباره نهاد انسان استوارند. به طور کلی، در هر فلسفه سیاسی برداشت خاصی از ماهیت انسان، به صورت آشکار یا ضمنی مندرج است و این برداشت نقش تعیین‌کننده‌ای در ساختمان کلی دستگاه فکری آن فلسفه دارد. توضیح اولیه بسیاری از مسایل ثانویه در فلسفه‌های سیاسی را باید در برداشت‌های خاص آن‌ها از طبع بشر جستجو کرد (بشیریه، ۵-۶: ۱۳۷۴). مسئله اصلی این مقاله،

بازشناسی انگاره‌های انسان‌شناختی در فلسفه سیاسی نوزیک است. انتظار این که اندیشه نوزیک نیز حاوی انگاره‌هایی انسان‌شناختی باشد و نظریه عدالت استحقاقی او بر مبنای انسان‌شناسی خاصی استوار باشد، پُربی‌راه نیست؛ چراکه اختلاف نظر اساسی فلاسفه سیاسی بر سر مسایل عمده آن، مآلاً به اختلاف نظر درباره چگونگی نگرش به نهاد آدمی باز می‌گردد (بشیریه، ۵-۶: ۱۳۷۴). بنابراین، هدف اصلی این مقاله بازشناسی مفروضات انسان‌شناختی نوزیک است، در عین حال تلاش کرده است آن را از منظر اجتماع‌گرایی نیز مورد نقد و ارزیابی قرار دهد.

## ۱. مؤلفه‌های انسان‌شناختی رابرت نوزیک

### ۱-۱. اصالت فرد

نوزیک، فیلسوف معاصر آمریکایی بدون هیچ تردیدی قایل به اصالت فرد است. در وضعیت آنارشی اولیه ای که به تصویر کشیده است، آنچه که اولاً وجود دارد، فرد است. انسان‌هاست و جامعه و قدرت مقولاتی هستند که ناشی از رضایت خود آن‌ها بعدها پدید می‌آیند و حتی با این قصد و نیت که خادم فرد انسانی باشند و از او در مقابل زور، سارقان و کلاهبرداری محافظت و قراردادهای او را تضمین و تقویت نمایند (Nozick, 1974: ix). لذا فرد است که اساساً مقولات اجتماعی را می‌آفریند و اجتماع است که هویت خود را مرهون فرد انسانی است. با چنین رویکردی، تحقق غایات هر فردی بدون هیچ الزامی نسبت به شناسایی غایات دیگران ممکن می‌شود و حقوق فرد از جامعه استقلال کامل دارد.

آنارشیست‌های فردگرا از جامعه‌ای دفاع می‌کنند که در آن روابط اجباری و سلسله‌مراتبی نیست، بلکه داوطلبانه است و قدرتی بالاتر از فرد در آن وجود ندارد. دو گونه آنارشیسم فردگرا وجود دارد. یک نوع سنت حقوق طبیعی<sup>۱</sup> و دیگری خودگرایان<sup>۲</sup> هستند. نوزیک در واقع یک مینارشیست حقوق طبیعی است. از این جهت، وی حامی سنت حقوق طبیعی است که معتقد است فرد واجد حقوقی سلب‌ناشدنی است: «افراد حقوقی دارند و کارهایی هست که هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند با آن‌ها کاری بکند (بدون نقض حقوق-شان)» (Nozick, 1974: ix).

در دیدگاه نوزیک، در وضعیت طبیعی افراد واجد حق هستند. مبنای این حق و

1 the natural rights tradition

2 egoists

شاید بتوان گفت مهم‌ترین این حقوق، حق نسبت به خود و مالکیت بر خویشتن<sup>۱</sup> است. یعنی فرد مالک خویش و لذا کار خود و دارایی‌هایی است که با کار خود به صورت مشروعی کسب کرده است. تأکید نوزیک بر مفهوم رضایت به عنوان تنها شیوه مجاز ایجاد تعهدات، اشاره به فردگرایی وی دارد. به نظر وی، تمامی تعهدات معتبر در زندگی اقتصادی سیاسی ریشه در رضایت افراد دارد. در دیدگاه وی نقشی حداقلی برای دولت و مجالی وسیع برای رضایت و توافق داوطلبانه بین افراد وجود دارد (Scanlon, 1976: 3). مفهوم رضایت و نقش آن در ایجاد تعهدات در دیدگاه نوزیک، جایگاهی رفیع‌تر حتی نسبت به دیدگاه لاک دارد. در دیدگاه لاک، رضایت نقش محدودتری دارد. فرد نمی‌تواند به هرکاری نسبت به خود رضایت دهد؛ مثلاً نمی‌تواند رضایت به خودکشی دهد یا به دیگری اجازه دهد او را بکشد، زیرا وی اساساً حق خودکشی ندارد. اما نوزیک تصریح می‌کند که دیدگاه وی غیرپدرسالارانه<sup>۲</sup> است، طوری که «فرد می‌تواند انتخاب کند یا به دیگری اجازه دهد که با او هر کاری بکند، مگر این که فرد در مقابل طرف سوم تعهد داشته باشد که این کار را نکند یا اجازه ندهد (Nozick, 1974: 98).

اصالت فرد، خود را در نظریه عدالت استحقاقی<sup>۳</sup> نوزیک نیز نشان می‌دهد. یک موضوع محوری در این کتاب معروف نوزیک، تقسیم‌بندی اصول عدالت به تاریخی، وضع نهایی و الگومند<sup>۴</sup> است. به نظر نوزیک، یک اصل عدالت تاریخی است اگر آن اصل، عدالت یک وضعیت توزیعی را مبتنی بر چگونگی ایجاد شدن آن استوار کند. از این منظر، «شرایط تاریخی و اعمال مردم در گذشته می‌تواند استحقاق‌های متفاوتی نسبت به امور ایجاد کند» (Nozick, 1974: 155). بر اساس اصل وضع نهایی، عدالت یک وضعیت توزیعی مبتنی بر ویژگی‌های ساختاری است - مثل میزان سود یا برابری - که در نتیجه آن وضعیت ایجاد شده است. طبق اصل یا عدالت الگومند، الگویی - مثل شایستگی اخلاقی - برای نظام توزیع عادلانه معرفی می‌شود؛ به طوری که توزیعی که مطابق آن باشد، عادلانه تلقی می‌شود (Nozick, 1974: 156). به اعتقاد نوزیک، تاریخ چگونگی کسب مالکیت اهمیت دارد. مهم است که ریشه مالکیت فرد در گذشته به کجا برمی‌گردد و این مالکیت چگونه به وی منتقل شده است. بنابراین،

1 Self-ownership  
 2 nonpaternalistic  
 3 Entitlement Theory of Justice  
 4 Historical, end-state, patterned

اصول غیرتاریخی عدالت صحیح نیستند. اما تحمیل الگو با تعیین یک وضعیت نهایی به عنوان شاخصه عدالت مجاز نیست، زیرا با آزادی‌های مجاز تعارض پیدا می‌کنند (Nozick, 1974: 160-164). به عبارت دیگر، این که مثلاً برابری محدوده‌ای برای عدالت تعیین کند، مستلزم دخالت در مالکیت‌ها و توزیع است که با حق مالکیت طبیعی افراد تزامم دارد. تنها گزینه‌ای که برای نوزیک باقی می‌ماند و از آن دفاع می‌کند اصول تاریخی، غیروضع نهایی و غیر الگومند است؛ بدین معنی که برای عادلانه بودن یک نظام توزیع، اولاً تاریخ و گذشته مالکیت اهمیت دارد، ثانیاً این که در نتیجه انتقال مشروع مالکیت بر اساس رضایت، چه وضعیت نهایی، مثلاً نابرابری، ایجاد شده است اهمیتی ندارد و ثالثاً معیار و الگویی پیشینی، مثل شایستگی اخلاقی، برای سنجش عدالت وجود ندارد. بر این اساس، نوزیک نظریه عدالت استحقاقی خود را در سه مرحله بیان می‌کند. فردگرایی نوزیک خود را در این سه مرحله نشان می‌دهد: ۱. اصل مالکیت اولیه؛ ۲. اصل انتقال؛ ۳. اصل اصلاح. محور اصلی این نظریه این است که هر نوع صورت‌بندی و هر نوع توزیع دارایی و مالکیت ناشی از انتقال مشروع دارایی‌هایی که به صورت مشروعی کسب شده و انتقال یافته باشند، عادلانه است و لازم نیست که این توزیع منطبق بر یک الگوی طبیعی باشد. اصل اصلاح ناظر بر این است که اگر دارایی‌ها مطابق عدالت در مرحله کسب و انتقال حاصل نشده باشند، چگونه باید اصلاح شوند (Scanlon, 1976: 5). نکته مهم در مورد نظریه نوزیک این است که اصول استحقاق را نقطه شروع و پایان عدالت توزیعی قرار می‌دهد و در مقایسه با سایر نظریه‌های عدالت استحقاقی، محدودیت‌های کمتری بر کسب و انتقال دارایی می‌پذیرد. در واقع، تنها شرط مورد نظر وی شرط لاکی<sup>۱</sup> است که مطابق آن هر اکتساب، انتقال و یا ترکیب انتقال‌ها بی‌اعتبار است، اگر در نتیجه آن وضعیت، طرف سومی بدتر از آنی شود که در وضع طبیعی است؛ مثلاً اگر کسی طی معاملاتی مخفیانه حق انحصاری به همه منابع آبی موجود به دست آورد. در واقع، خط مرزی که نوزیک برای شرط لاکی قرار داده، وضعیت طبیعی است که به ندرت نقض شدنی است. به نظر وی، با وجود بهره‌وری و موفقیت نظام سرمایه‌داری در بهبود وضعیت مادی افراد، بسیار غیرمحتمل است که کسی در یک اقتصاد رقابتی به دارایی‌ای دست یابد که دیگران را زیر این خط فقر قرار دهد (Scanlon, 1976: 5).

روشن است که شیوه تدوین اصول عدالت نوزیک تحت تأثیر فردگرایی اوست؛ این که هر فردی مالک خویش و کار خویش است و هر انتقالی بدون رضایت او نامشروع است و نتایج حاصل شده، اهمیت ندارد؛ مگر اینکه در شرایط بسیار نامحتملی، مالکیت انحصاری بر یک دارایی، دیگران را محروم سازد.

## ۲-۱. انسان موجودی طبعاً غیرسیاسی

به نظر می‌رسد که نوزیک، انسان را طبعاً سیاسی نمی‌داند، یعنی وجه سیاسی انسان را ضروری و ذاتی او نمی‌پندارد، اگر چه لیبرال‌ها با فرض اجتماعی بودن انسان مشکلی ندارند (مگی، ۴۵۵: ۱۳۸۲)؛ لذا نوزیک از این جهت در نقطه مقابل ارسطویی قرار می‌گیرد که انسان را حیوانی طبعاً متمایل به زندگی در دولت شهر تعریف کرده است (بشیریه، ۷: ۱۳۷۴). این درست است که برخی از محققین، نوزیک را در سلسله اصحاب قرارداد اجتماعی نمی‌دانند (همپتن، ۲۵۱: ۱۳۸۰)، اما آنچه مسلم است، این است که وی برای توضیح و توجیه فرمان‌روایی دولت حداقلی خود، نقطه آغازین و عزیمت را قرارداد اجتماعی (وضع طبیعی و خروج از آن) قرار داده است که آشکارکننده چند نکته روشن است: اولاً دولت طبیعی نیست، بلکه پدیده‌ای است مصنوعی و از قرارداد و رضایت انسان‌ها به وجود می‌آید؛ ثانیاً انسان بالطبع مدنی، اجتماعی و سیاسی و عضو جبری اجتماع نیست، بلکه داوطلبانه و بر اثر اوضاع و احوالی که پیش می‌آید، سیاسی می‌شود. نوزیک برای توجیه اخلاقی دولت، به این نکته متوسل می‌شود که داشتن دولت موجب پیشرفت و ارتقاء نسبت به وضعیت طبیعی بدون دولت می‌شود. وضع طبیعی وضعیتی بی‌دولت است که افراد عموماً حدود اخلاقی را رعایت می‌کنند، اما فرض وجود داشتن دولت، به نظر نوزیک، باز ارتقایی نسبت به این وضع مطلوب خواهد بود؛ چون بدون این که اقدامات غیراخلاقی انجام شود، حقوق افراد و قراردادها بهتر تضمین می‌شوند (Lacey, 2014: 54). بنابراین، حقوق افراد قبل از عضویت آن‌ها در جامعه سیاسی و به صورت مستقل از دولت قابل تعریف است و دولت صرفاً ابزاری حداقلی برای حفظ این حقوق است.

## ۳-۱. انسان‌ها، فاقد غایت مشترک

بنیادی‌ترین جوهر انسان‌شناسی لیبرالیسم را غایت‌زدایی از ماهیت بشر می‌دانند (MacIntyre, 1981:54)؛ بدین معنی که لیبرال‌ها برای انسان غایتی فراگیر

و مشترک که در متن حیات اجتماعی- سیاسی محقق شود، تصور نمی‌کنند. از نظر نوزیک، انسان‌ها از هم جدا و تفکیک شده هستند و لذا ترجیحات هرکس ملاک عمل همان شخص است و این تأیید نوعی احساس‌گرایی است. برای انسان‌ها نمی‌توان غایتی از پیش تنظیم کرد و حتی از حیث معرفتی هم توان چنین کاری را نداریم. طرح مفاهیمی چون خیر اجتماعی در نهایت به نقض آزادی فردی خواهد انجامید. به نظر نوزیک، تنها یوتوپیی ممکن، دولت کوچک است. دولت حداقل خود چارچوبی است که در درون آن هر کس می‌تواند به تعقیب یوتوپیی شخصی خود بپردازد (بشیریه، ۱۲۷: ۱۳۷۸). یوتوپیی هر شخص، غایت همان شخص است که برآمده از ترجیحات همان شخص است، هیچ الگویی کلی و همیشگی و ضروری را نمی‌توان به عنوان غایت همه انسان‌ها معرفی کرد و فقط در پرتو دولت حداقلی است که پیگیری یوتوپیی شخصی برای افراد میسر می‌شود. پس هر الگویی که ادعای غایت‌سازی برای افراد بشری دارد، طبق این دیدگاه نافی می‌شود و میان افراد تفاوت‌هایی وجود دارد؛ لذا هیچ نظام واحدی که برای همه مطلوب باشد، قابل تصور نیست.

#### ۴-۱. حق محوری انسان و تقدم حقوق بر غایت

ایده تقدم حق بر خیر یا غایت، در اندیشه اخلاقی کانت ریشه دارد. چنان‌چه در ادامه توضیح داده خواهد شد، کانت معتقد بود که هر انسانی هدفی فی‌نفسه است و نباید به عنوان ابزاری در خدمت اهداف دیگران به کارگرفته شود. تقدم حق بر خیر یا غایت، به این معنی است که حقوق افراد به لحاظ مفهومی مقدم بر غایت است. افراد صرف نظر از تلقی خاصی که از خیر و زندگی خوب دارند، دارای حقوقی سلب‌ناشدنی هستند. سایر افراد، گروه اکثریت و یا دولت‌ها، مجاز نیستند حقوق افراد و اقلیت‌ها را به خاطر نظری که در خیر دارند، نقض کنند. رالز نیز به دو معنی از ایده تقدم حق بر خیر دفاع کرده است. اول این-که نظریه حق مستقل از هر نظریه خاصی از خیر، به استثناء خیرهای پایه‌ای که نسبتاً مورد توافق هستند، تکوین و توسعه می‌یابد؛ و دوم این‌که از افراد در یک جامعه عادلانه انتظار می‌رود تا مفهوم خود از خیر را در چارچوب و محدوده حقوق دنبال کنند. به تعبیر دیگر، افراد نباید به خاطر خیر و نفع خود، عدالت و حقوق سایر افراد را نقض کنند (Korsgaard and Freeman, 2001: 1457).

نوزیک نیز، پیرو کانت، و هم‌راستا با رالز از این ایده دفاع کرده است.

نوزیک کتاب خود را با این جمله آغاز کرده است: «افراد حقوقی دارند و کارهایی



هست که هیچ فرد یا گروهی نباید در حق آن‌ها بکند. این حقوق چنان فراگیر و قدرت‌مند هستند که این پرسش را به پیش می‌کشند که دولت و مقامات آن چه کاری می‌توانند بکنند، اگر اساساً بتوانند کاری کنند» (Nozick, 1974: ix). انسانی که نوزیک می‌شناسد، صاحب حقوقی سلب‌نشده است. او اعتقاد کامل به حقوق طبیعی فرد دارد، بی‌آن‌که بکوشد به شیوه متقدمین، آن را از برخی اصول انتزاعی اخلاق و عدالت استنتاج کند. از این رو، نظریه عدالت نوزیک «نظریه‌ای مبتنی بر حق طبیعی» هم توصیف شده است. به نظر وی، حقوق آدمی نسبت به حیات، آزادی و مالکیت مطلق است و هیچ عملی که ناقض آن‌ها باشد، عادلانه نخواهد بود (بشیریه، ۱۳۸۲: ۳۵). مثلاً حق قانونی مالکیت مطلق است؛ یعنی این‌که اگر ثروت-مندی ثروت خود را بدون تجاوز به حقوق دیگران و از راه‌های قانونی به دست آورده است، دولت حق ندارد ثروت او را بدون کسب رضایت‌اش برای توزیع به فقرا و محرومان سلب کند، زیرا به بهانه تأمین عدالت، حق قانونی مالکیت مخدوش می‌شود.

اصل بدیهی کتاب «آنارشی، دولت و یوتوپیا» که در سال‌های تب‌آلود بعد از ۱۹۶۸ که دانشجویان دانشگاه‌های کالیفرنیا جنبش‌های ضد قدرت و آنارشیستی راه انداخته بودند، نوشته شد، این بود که افراد حقوقی دارند و این حقوق آن‌چنان نیرومند است و دامنه‌ای دارد که اصلاً این سوال را مطرح می‌کند که آیا نیرویی برتر از آن می‌تواند وجود داشته باشد؟ (دلاکامپانی، ۱۹۰: ۱۳۸۲). پیشنهاد دولت حداقل نوزیک از چند جنبه بر این نوع نگاه به انسان که او دارای حق مطلق و غیر قابل اغماض است، معطوف می‌شود. باید هر کسی حق انتخاب غایت مطلوب خود را داشته باشد، لذا باید حقوق فردی نقض‌ناپذیر باشد و این در پرتو دولت حداقلی میسر است. نتیجه تأکید بسیار فراوان بر حقوق مطلق فردی این است که جا را برای دولت تنگ می‌کند، زیرا صرف وجود آن موجب نقض حقوق فردی است (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۵۱). از این رو، چاره‌ای جز دولت شبگرد، پاسبان و حداقلی نیست. هر دولتی که سیطره‌اش از حداقل تجاوز کند، حقوق مردم آزاد مبنی بر امتناع از ارتکاب بعضی امور را زیر پا می‌گذارد، به حقوق اشخاص تجاوز می‌کند و بنابراین، از لحاظ اخلاقی غیرقابل توجیه است (دلاکامپانی، ۱۹۱: ۱۳۸۲). نوزیک از موضعی شبه‌آنارشیستی، بر حقوق مطلق فردی به عنوان جوهر لیبرالیسم تأکید کرده است (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۲۵). موضوع اولویت کامل حقوق، از جمله حقوق مالکیت در تفسیرهای الزام‌آورتر



نظریه اختیارگرایان، از جانب محققین مورد کنکاش قرار گرفته است؛ حقوق حقه‌ای که مردم دارا هستند را نمی‌توان به خاطر نتایج حاصل از اعمال حقوق در اولویت کمتری قرار داد، حتی اگر نتایج آن‌ها بسیار بد باشد (آمارتیاسن، ۹۶: ۱۳۸۱)؛ این گزاره خود شاهدهی بر اساسی بودن این مسئله در ذهن نوزیک است.

تأکید بر حقوق به حدی است که می‌توان گفت اختیارگرایی روا می‌دارد که رفاه جامعه، موضوعی فرعی نسبت به حقوق خصوصاً حقوق مالکیت افراد باشد. نوزیک آن نوع حقوقی را که اختیارگرایان به مردم اعطا می‌کنند، «قیدهای جانبی<sup>۱</sup>» می‌خواند؛ یعنی این حقوق ادعاهایی هستند که افراد نسبت به رفتار خود دارند و نباید به گونه‌ای مشروع در پی جویی اهداف (حتی اهداف ارزش‌مند) نقض شوند (همپتن، ۱۳۸۰: ۲۵۶). به اعتقاد نوزیک، حقوق افراد به مثابه قیدهای جانبی، رفتار هدف‌مند دیگران را محدود می‌سازد؛ بدین معنی که افراد برای تأمین اهداف و خواسته‌های خود مجاز به نقض حقوق دیگران نیستند: «دیدگاه قیدهای جانبی شما را از نقض قیدهای اخلاقی برای تأمین اهداف خود باز می‌دارد» (Nozick, 1974: 29).

نوزیک در این راستا به شدت از آزادی فردی، خصوصاً در مقام تعارض آن با برابری دفاع نموده است. این دفاع به حدی جدی و شدید است که دورکین آن را در حد افراط دانسته. دورکین می‌گوید: «آزادی یعنی همه چیز و برابری یعنی هیچ، مگر اینکه برابری محصول فرعی داد و ستد آزادانه باشد» (مگی، ۴۴۷: ۱۳۸۲). نوزیک حتی این اتهام را که لیبرالیسم به قیمت فدا کردن بهزیستی و رفاه پایین‌ترین قشر جامعه از فرد حمایت می‌کند را پذیرفته و آن را جرم با فضیلت خوانده است (مگی، ۴۴۸: ۱۳۸۲).

جان رالز، رونالد دورکین و رابرت نوزیک، با هم فیلسوفان سه‌گانه سیاسی لیبرال آمریکا را تشکیل دادند که از دهه ۱۹۷۰ بر اندیشه سیاسی انگلیسی آمریکایی تسلط یافتند (فورسیت و دیگران، ۲۹۳: ۱۳۸۰). آثار این افراد در جهت دفاع جدیدی از دموکراسی لیبرال سیر می‌کرد (مگی، ۴۲۴: ۱۳۸۲). دورکین خاطر نشان می‌سازد که ما همه در یک جهت کار می‌کنیم، ما همه در قبول نگرش لیبرالی هم-داستانیم، کسانی که نگرش لیبرالی دارند، مصرانه معتقدند که حکومت نباید هیچ تصویری از اینکه زندگی خوب چیست، به شهروندان تحمیل کند. در واقع، یکی از اصول لیبرالیسم ادعای بی‌طرفی نسبت به خیر و بشر و تقدم حقوق بر خیر است، چرا که در

عصر مدرن مفهوم خیر بشر مفهومی متکثر قلمداد می‌شود که به طور معقولی قابل حل و رفع نیست (MacIntyre, 1981: 195).

آزادی فردی، به حدی برای نوزیک ارزش مند است که موجب شده دولت حداقلی، یوتوپیای او شود؛ چراکه فقط در پرتو چنین دولتی است که آزادی فردی واقعی شکل می‌گیرد و آرزوهایی نظیر این که "دولت نباید به عنوان تأمین مصلحت فرد از فعالیت‌های آزاد وی جلوگیری کند" تحقق می‌یابد. نوزیک بر آن است که نهادها و نظام‌های سیاسی و اجتماعی مشروع و عادلانه آن نوع نظامی است که به اعمال آزادانه و یکایک افراد قابل تقلیل باشد. نوزیک، در واقع توزیع عادلانه را فقط نتیجه مراودات و معاملات آزاد مردم می‌داند (بشیریه، ۳۶: ۱۳۸۲).

### ۵-۱. انسان غایتی بالذات

اختیارگرایان علاوه بر این که دل بسته آزادی و برابری‌اند، نگران مداخله سیاسی در آزادی افراد هم هستند، اما مهم‌ترین نگرانی آن‌ها استفاده سیاسی از مردم در مقام وسیله و ابزار است. نوزیک، مثل سایر لیبرال‌ها و اختیارگرایان، از این جهت تأثیر دیدگاه اخلاقی کانت هستند.

ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، فیلسوف آلمانی، انسان را غایت بالذات می‌داند، یعنی هر فردی خود غایت است و بنابراین در هیچ معامله سیاسی و اجتماعی نمی‌توان انسان را در مقام ابزار وصول به اهدافی قرار داد: «به گونه‌ای عمل کن که هرگز انسانیت را، چه در قالب خودت چه دیگری، نه به عنوان ابزار بلکه به عنوان یک هدف قرار دهی» (Kant, 1964: 96). ایده قیدهای جانبی نوزیک نیز که در بالا بدان اشاره شد، در واقع اشاره به همین اصل کانتی دارد. بنابراین، نوعی تکلیف‌گرایی و بی‌اعتنایی به نتایج حاصله در دیدگاه نوزیک دیده می‌شود.

انسان نوزیک هم غایت بالذات است، لذا افراد نباید قربانی شوند یا بدون رضایت‌شان در راه دست یافتن به هدف‌های اشخاص دیگر مورد استفاده قرار گیرند. چنان که پیشتر اشاره شد، نوزیک آن نوع حقوقی را که اختیارگرایان به مردم اعطا می‌کنند، قیدهای جانبی می‌خواند، یعنی این حقوق ادعاهایی هستند که افراد نسبت به رفتار خود دارند که نباید به گونه‌ای غیرمشروع در پی جویی اهداف نقض شوند؛ نوزیک معتقد است که این حقوق در نهایت برخاسته از نگاهی کانتی به اخلاق است: «قیدهای جانبی در عمل بازتاب‌دهنده این اصل نهفته کانتی است که افراد

غایاتی در خود هستند و نه صرفاً وسیله و ابزار؛ آن‌ها را نباید فدای رسیدن به غایاتی دیگر بدون رضایت خود آن‌ها کرد یا در این جهت مورد استفاده‌شان قرار داد؛ حقوق افراد نقض‌ناپذیرند» (همپتن، ۲۵۷-۲۵۶: ۱۳۸۰).

سؤال‌ی که همپتن در این مقام مطرح می‌کند و ارزش تأمل دارد، این است که نوزیک در نظریه‌ای که درست نقطه مقابل رالز است، اسم کانت را به میان می‌آورد، در حالی که نظریه رالز نیز کانتی‌قلمداد می‌شود؛ واقعاً کدام‌یک از این دو نظر کانتی هستند؟ او در پاسخ توضیح می‌دهد که جواب این سؤال بستگی به این دارد که تفسیرمان از این که باید مردم را غایاتی در خود تلقی کرد، چه باشد. رالز و نوزیک درک‌ها و فهم‌های متفاوتی از این مسئله دارند که رفتار با انسان‌ها در مقام غایاتی در خود شامل چه چیزهایی می‌شود. طبق نظر نوزیک، زمانی که شخصی حق مالکیت بر چیزی را به دست می‌آورد، حال یا از طریق اکتساب اولیه چیزی که مالک قبلی نداشته است یا از طریق رویه‌های انتقالی مشروع، آن چیز مطلقاً مال اوست و نه چیزی که شخصی یا نهادی از جمله دولت، بتواند آن را در راه هدفی ارزش‌مند از او بگیرد. برای همین، احترام به حق تملک او بر آن چیز از جمله اقتضائات رفتار با او در مقام غایتی در خود است. اگر به دولت اجازه داده شود که آن چیز را در راه هدفی خیر به انتخاب خودش از او بگیرد، در واقع با شخص و مایملک‌اش به عنوان وسیله‌ای در تعقیب این هدف بدون رضایت آن شخص رفتار شده است؛ به نحوی که ارزش ذاتی و نقض‌ناپذیر آن فرد در این جریان در نظر گرفته نشده است. چرا باید حق تملک کسی بر شیئی چنین نیرومند باشد که نتوان آن حق را بی هیچ دلیلی نقض کرد یا زیر پا گذاشت؟ بخشی از استدلال نوزیک در جهت رسیدن به این نتیجه، متکی بر پذیرش اندیشه لاکی پیوند میان مالکیت و خودخواستگی است. شخص برای آن که قادر باشد در جهان دست به انتخاب‌های مؤثر بزند، باید قادر باشد کنترل تام بر مایملک‌اش داشته باشد و خصوصاً اعطای حق مالکیت مطلق به افراد، به نحوی که هم ضامن این باشد که آنان از قدرت دل‌بخواهی دولت در امان خواهند بود و هم ضامن این که با هر فرد، همان‌گونه که فیلسوفانی نظیر کانت می‌خواستند با احترام رفتار خواهد شد. بنابراین، نوزیک دقیقاً به این دلیل رالز را مورد انتقاد قرار می‌دهد که درک و فهم رالزی از عدالت، از نظر او نه تنها افراد را از قدرت مداخله‌جوی دولت در امان نگه نمی‌دارد، بلکه حتی موفق نمی‌شود ضامن رفتاری با انسان‌ها در مقام غایاتی در خود باشد؛ انسان‌های حق‌طلبی که این آزادی را دارند که

خود معین کنند با آنچه دارند چه می خواهند بکنند. نوزیک به شکل غیرمستقیم ادعا می کند که فقط نظامی که حق مطلق افراد را بر جسم و تن خویش، بر کار خویش، بر پرورش شخصیت و استعدادهای خویش، بر انتخاب های خویش و بر چیزهایی که با این انتخاب ها به دست آورده است، به رسمیت بشناسد، می تواند نظامی از عدالت باشد که با این اندرز کانتی وفق داشته باشد: همیشه با افراد باید همچون غیایاتی در خود رفتار کرد (Nozick, 1974: 31). به اعتقاد نوزیک، در نظام عدالت رالزی درست بر عکس دولت، از انسان ها استفاده می کنند. شاید برای نابرخوردارترین افراد خوب باشد که افراد برخوردارتر به نفع آن کار کنند، اما آیا این به معنای آن نیست که با افراد برخوردارتر فقط به عنوان وسیله رفتار می شود و نه غیایتی در خود؟ انتخاب های افراد در مورد این که چگونه کار و دارایی خود را به کار گیرند، انتخاب هایی هستند که باید در قبال آن ها افراد را مسئول دانست. اگر افراد سخت کار نکنند و درست سرمایه گذاری نکنند، باید آن ها را در قبال این انتخاب هایشان مسئول دانست و نباید رژیم مساوات طلب کفیل آنان شود و اگر افراد سخت کار کنند و درست و به جا سرمایه گذاری نمایند، باید آن ها را هم در قبال این انتخاب هایشان مسئول دانست و اجازه داد مزایای زحمت شان را برداشت کنند (همپتن، ۲۵۶-۲۶۱: ۱۳۸۰).

نقد نوزیک بر رالز، در واقع نقد بر اصل تفاوت وی است که مطابق آن رالز مدعی است، نابرابری های اقتصادی تنها زمانی عادلانه خواهد بود که به نفع محروم ترین گروه جامعه باشد. به نظر نوزیک، در مقابل، هیچ کس در این موقعیت نیست که بخواهد نابرابری ها را "اجازه" بدهد، بلکه نابرابری های اقتصادی تا وقتی که ناشی از تبادلات داوطلبانه افراد باشد، ناعادلانه نخواهد بود. نوزیک در فصل ۷ کتاب خود، مثال بسکتبالیست معروف آمریکایی، ویلت چامبرلین، را ذکر می کند که به واسطه مبادلات و پرداخت مالی داوطلبانه حامیان بسکتبال، بسیار ثروتمند می شود (Nozick, 1974: 160-162). هدف نوزیک این است که نشان دهد نمی توان آن طور که رالز ظاهراً مدعی است بدون نقض میزان زیادی از آزادی های افراد، نابرابری های اقتصادی را تنظیم و کنترل کرد. بنابراین، گرچه رالز و نوزیک هر دو کانتی هستند و به آزادی ها و حقوق فردی محوریت می دهند، اما این محوریت در دیدگاه نوزیک شدیدتر است؛ هرچند می توان به طرفداری از رالز ادعا کرد، وقتی که افراد یا گروه هایی تحت فقر و نابرابری شدید قرار می گیرند، ظرفیت انتخاب گری و خودمختاری خود را - که آرمانی کانتی

است- از دست می‌دهند و از این جهت می‌توان رالز را متعهد به کانت دانست؛ خصوصاً با توجه به این که وی از میان دو اصل خود، اولویت را به اصل اول یعنی آزادی‌های برابر و نه به اصل تفاوت می‌دهد (Rawls, 1971: 42-43). بنابراین، مشاهده کردیم که انسان‌شناسی نوزیک انسان‌شناسی فردگرایانه است که در آن حقوق بر غایت اولویت دارد و بر غایت بالذات بودن انسان و تقدم حقوق وی بر حقوق و مصالح جمعی تأکید می‌شود. مطابق این مبانی انسان‌شناختی، نظریه عدالت نوزیک اصولاً دغدغه برابری و مساوات ندارد، بلکه بر حفظ و حراست از حقوق غیرقابل سلب افراد تأکید دارد. پس از توضیح مبانی انسان‌شناسی نوزیک و تأثیر آن بر نظریه عدالت وی، به نقد مکینتایر بر نوزیک می‌پردازیم. اگر دیدگاه نوزیک ریشه در مبانی اخلاقی کانتی دارد، دیدگاه مکینتایر خاستگاه ارسطویی دارد- که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

## ۲. نقد اجتماع‌گرایانه مکینتایر بر رابرت نوزیک

نقد مکینتایر بر دیدگاه نوزیک درباره حقوق انسان و نقش دولت، به مبانی انسان‌شناسی وی بازمی‌گردد. چنان که در بالا توضیح داده شد، نوزیک تحت تأثیر دیدگاه کانت به اصالت فرد و خودمختاری و حقوق جدانشدنی وی اعتقاد دارد. فرد از این منظر، مستقل از سنت و جایگاه اجتماعی خود دارای هویت مستقلی است. در واقع، از این منظر حقوق فرد بر مفهوم غایت و سعادت بشر تقدم دارد.

اگر نظریه نوزیک، مثل نظریه رالز، ملهم از دیدگاه کانتی است، دیدگاه مکینتایر، مثل سایر اجتماع‌گرایان متأثر از رویکرد ارسطویی است. به نظر مکینتایر، و به تبع ارسطو، فرد هویت خود را از شهر می‌گیرد و فرد به‌ماهو فرد هویت اخلاقی مستقلی ندارد (MacIntyre, 1983: 454).

انتقاد مکینتایر بر اندیش‌مندان لیبرال، از جمله رالز و نوزیک بر این مبنا استوار است که انسانی که مدنظر این نظریه‌پردازان است، موجودی واقعی نیست که در متن حیات و روابط اجتماعی ساخته می‌شود، بلکه موجودی خیالی و ابداعی به نام فرد است که هویتی مستقل از اجتماع دارد که تصور می‌شود می‌تواند با به کارگیری عقل عملی منفرد اصول اخلاقی خود را تعریف کند. به نظر مکینتایر تلقی مدرن از فرد یک ابداع جدید است که قبلاً سابقه نداشته است. اخلاق مدرن با تلقی‌ای از فرد شروع می‌شود که مبنای بنیادین تفکر و کردار اخلاقی و اجتماعی مدرن است. تلقی مدرن از اخلاق و سیاست با تصور وجود داشتن مجموعه‌ای از افراد شروع می‌شود که هویتی

مستقل از هم و از شهر دارند و دغدغه سیاست مدرن این است که چطور این افراد که هر کدام تمایلات و خواسته‌های خاص خود را دارند، در قالب نهادهای اجتماعی در کنار هم هم‌زیستی داشته باشند. به نظر مکینتایر، تا قبل از سده ۱۷ میلادی، کلمه individual به معنای مصطلح امروزه به کار نمی‌رفته، بلکه یک کلمه تخصصی در برابر کلمه class در حوزه علم منطق بوده است و در عوض از کلمات Man و Person به این منظور استفاده می‌شده است. کلمه Man در زبان یونانی و مترادف‌های لاتین آن هم بعد زیست‌شناختی و هم بعد اجتماعی دارد؛ کلمه Person نیز بر نقش اجتماعی فرد تأکید دارد؛ بدین معنی که این کلمات بر فرد جدا از گروه اجتماعی، هویت و نقش اجتماعی وی دلالت ندارد (MacIntyre, 1978: 22-23). در عصر مدرن است که این تصور شکل گرفته که فرد جدا از گروه و نقش اجتماعی و زمینه اجتماعی خود دارای هویت و حقوق مشخصی است (MacIntyre, 1981: 33).

انسان‌شناسی مکینتایر را می‌توان به دو دوره تفکیک کرد. در هر دو دوره، امکان نقد انسان‌شناسی لیبرال، از جمله انسان‌شناسی نوزیک، از منظری خاص وجود دارد. در دوره اول، مکینتایر نوعی غایت‌گرایی اجتماعی و در دوره دوم، نوعی غایت‌گرایی متافیزیکی را در پیش گرفته است. در هر دو حالت، مکینتایر تحت تأثیر ارسطو است. در رویکرد دوم، وی به تفسیر توماس آکوئیناس از ارسطو تاسی می‌جوید (MacIntyre, 1999: xi). در رویکرد نخست، وی بر ساخته شدن هویت فرد در بستر اجتماع و تأثیر نقش اجتماعی و انتظارات دیگران بر هویت فرد تأکید دارد. از این منظر، فرد مستقل از جایگاه و نقش اجتماعی خود، هویت مشخص و لذا حقوق و تکالیف معلومی ندارد (MacIntyre, 1983: 454). نمی‌توان گفت فرد به‌ماهو فرد یا انسان به‌ماهو انسان واجد حقوقی حتمی و سلب‌ناشدنی است. بر این اساس، نقد مکینتایر بر نوزیک روشن است؛ چنان که در بالا توضیح داده شد، به اعتقاد نوزیک، فرد انسانی دارای حقوقی اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل سلب است و ایده خیر و نفع اکثریت یا خیر عمومی نمی‌تواند توجیهی برای نقض آن فراهم سازد. بر اساس رویکرد غایت‌گرایی اجتماعی، ایده خیر و مقدم بر ایده حق است. یعنی خیر و مصلحتی که از سوی جمع و اجتماع تعیین می‌شود، تعیین‌کننده حقوق افراد و حدود و ثغور آن‌ها خواهد بود. به عنوان مثال، حق آزادی بیان در این دیدگاه دیگر حقی مطلق نخواهد بود، بلکه خیر عمومی و مصالح اجتماع می‌تواند اندازه و حدود و ثغور این حق را مشخص سازد؛ به عنوان مثال، احترام



به مقدسات جامعه بر این حق مقدم خواهد بود.

اما مکینتایر در رویکرد غایت‌گرایی متافیزیکی خود بر مفهوم آسیب‌پذیری انسان و وابستگی انسان‌ها بر هم در طول حیات خود تأکید دارد. به اعتقاد وی، فلسفه مدرن به این واقعیت که آسیب‌پذیری ویژگی عام حیات انسانی است، توجه کافی نداشته است. آسیب‌پذیری مختص به دوره کودکی و کهن‌سالی نیست، بلکه انسان‌ها در طول زندگی خود آسیب‌پذیرند، هرچند در این دو دوره این ویژگی بروز بیش‌تری دارد (MacIntyre, 1999:1). آسیب‌پذیری مستلزم این است که انسان‌ها بر هم تکیه داشته باشند، نیازهای خویش را تأمین کنند و در رأس همه نیازها شیوه صحیح استدلال کردن و جستجوی خیر خود را بیاموزند. انسان‌ها با تکیه بر هم، خصوصاً افرادی که نزدیکی و وابستگی بیش‌تری به هم دارند، مثل مادر و فرزند، استاد و شاگرد، به یکدیگر برای وصول به خیر خود کمک می‌کنند. همین خیر است که تعریف‌کننده حقوق و تکالیف افراد است. مستقل از این خیر، آن‌طور که اندیش‌مندان لیبرال از جمله رالز و نوزیک قائل‌اند، نمی‌توان به تعریف درستی از حقوق افراد رسید. حقوق مختلف فرد و همچنین حقوق افراد در بسیاری مواقع با هم‌دیگر تعارض پیدا می‌کنند و تأکید بر مطلق بودن و غیرقابل جدا شدن این حقوق، آن‌گونه که نوزیک معتقد است، تبعات ناگواری در پی خواهد داشت.

وابستگی افراد به هم و لزوم تأمین خیر و مصلحت است که تعیین‌کننده تعهدات افراد نسبت به هم است. به عنوان مثال، کودک به مادر خود وابستگی و نیاز دارد. مادر برای تأمین خیر او باید همیشه راست بگوید، اما اگر خطری کودک را تهدید کرد، مادر می‌تواند برای حفظ جان کودک خود دروغ بگوید و این دروغ اخلاقاً مجاز است. یعنی همان خیری که راست‌گویی را به عنوان یک وظیفه اخلاقی تعریف می‌کند، مشخص می‌سازد که در چه مواقعی نقض آن مجاز و حتی لازم است (MacIntyre, 2006: 138). بنابراین، در هر دو رویکرد، مکینتایر در برابر نوزیک از اجتماع شروع می‌کند و به خیر جمعی، خیر عمومی و هویت جمعی انسان اولویت می‌دهد. مطلق‌اندیشی مندرج در اخلاق تکلیف‌گرای کانتی از یک طرف، به تعهد و دین افراد نسبت به یکدیگر و از طرف دیگر، به تفاوت‌های فرهنگی بین سنت‌ها در تعریف حقوق و سلسله‌مراتب آن‌بی‌توجه است. ارتباط حقوق و اولویت‌بندی حقوق در بستر اجتماع خاص و تصور آن‌ها از خیر بشر و زندگی خوب و وابستگی افراد به هم معنی می‌یابد. از این منظر، بر خلاف دیدگاه



نوزیک، نمی‌توان به عنوان مثال حق مالکیت را حقی مطلق انگاشت که صرفاً در مواقع محدود غیرمشخصی که به فقر مطلق عده‌ای منتهی شود قابل نقض باشد. به نظر می‌رسد دیدگاه مکینتایر در برابر دیدگاه نوزیک توجه بیش‌تری به واقعیات حیات انسانی، از جمله آسیب‌پذیری انسان، و ضرورت توجه انسانها به همدیگر دارد. دیدگاه نوزیک، توجه افراطی به حقوق فردی دارد و به اندیشه برابری و عدالت بی‌توجه بوده است. همین اندیشه است که زمینه‌ساز تکوین دولت‌های سرمایه‌داری نئولیبرال بوده است؛ هرچند چنین نظریه‌هایی در عمل و پس از مواجه با واقعیات زندگی از جمله شکاف طبقاتی خود را تعدیل می‌کنند. از جمله شاهد هستیم که نوزیک قید شرط لاکی<sup>۱</sup> را بر نظریه عدالت استحقاقی خود می‌پذیرد، اما ظاهراً این قید کاربردی حداقلی دارد و مشخص نیست نابرابری باید به چه حد برسد تا این قید کاربرد پیدا کند. چنان‌که در قسمت قبل توضیح داده شد، نوزیک در نظریه عدالت خود به دیدگاه لاکی در زمینه چگونگی ایجاد مالکیت پایبند است. مطابق دیدگاه لاکی، ترکیب و مخلوط شدن کار فرد با شیء است که به وی حق مالکیت بر آن را می‌دهد. به نظر نوزیک، این که یک وضعیت عادلانه است یا نه، تماماً به این بستگی دارد که آن وضعیت چگونه ایجاد شده است. عدالت استحقاقی در دیدگاه وی مشتمل بر سه مرحله است. عدالت در مالکیت که در آن فرد با کار خود و رعایت حقوق دیگران مالک چیزی شده است. عدالت در انتقال که انتقال مالکیت بر اساس رضایت است، و اصلاح بی‌عدالتی‌هایی که در گذشته در زمینه مالکیت یا انتقال ایجاد شده است. نظریه عدالت نوزیک به نتایج و الگوی توزیعی مالکیت بی‌توجه است و فقط شیوه ایجاد مالکیت را مهم می‌داند که آیا بر اساس کار و رضایت بوده است یا خیر. این که در عمل چه الگویی حاکم شود و چقدر نابرابری ایجاد شود، به نظر وی ربطی به مقوله عدالت ندارد. تنها شرطی که وی می‌پذیرد همان شرط لاکی است. به نظر وی، یک مالکیت عادلانه است اگر "به قدر کافی اثر خوبی برای دیگران" باقی بگذارد. نوزیک تفسیری رقیق از این اصل لاکی ارائه می‌کند که مطابق آن در نتیجه یک حق مالکیت، وضعیت دیگرانی که نمی‌توانند از آن شیء استفاده کنند، نباید بدتر شود (Nozick, 1974: 178). در واقع، در دیدگاه نوزیک، همانطور که کیملیکا<sup>۲</sup> اشاره کرده است، فرض بر این است که انسان‌ها مالک خویش و مالک کار خویش هستند و با ترکیب کردن کار خود با جهان و به شرط رعایت قواعد جامعه می‌توانند حق مالکیت

1 Locke's proviso  
2 W. Kymlicka

مطلق پیدا کنند که فقط با رضایت آن‌ها قابل سلب است (Kymlicka, 1990: 112). روشن است که چنین دیدگاهی مبتنی بر فردگرایی هستی‌شناسانه است، این که افراد اساساً از هم جدا و مستقل هستند و دارای حقوقی خودبنیاد و مستقل از هم‌اند. شرط لاکی نوزیک نیز در عمل بسیار مبهم است و مشخص نیست حدی که نوزیک برای مداخله دولت و توزیع ثروت تعیین می‌کند، کجاست. بنابراین، شاهد هستیم که انسان‌شناسی فردگرایانه نوزیک، به نظریه خاصی از عدالت منتهی می‌شود و همین مبانی فردگرایانه است که مورد انتقاد اجتماع‌گرایانی چون مکینتایر است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## نتیجه گیری

در این مقاله، مفروضات انسان‌شناختی نوزیک بازنشاسی و با انسان‌شناسی اجتماع‌گرای مکینتایر مورد مقایسه قرار گرفت. از این بررسی چنین به دست آمد که انسان‌شناسی نوزیک، انسان‌شناسی فردگرایانه است که در آن حقوق بر غایت اولویت دارد و حقوق فردی انسان بر حقوق و مصالح جمعی تقدم دارد. نظریه عدالت نوزیک اصولاً دغدغه برابری و مساوات ندارد، بلکه بر حفظ و حراست از حقوق غیرقابل سلب افراد تأکید می‌کند. انسان نوزیک دارای حق آزادی فردی بدون هیچ مسامحه‌ای است و در تعارض آزادی و برابری انسان، آزادی‌اش را مقدم می‌شمرد. انسان نوزیک، غایت بالذات است و استفاده ابزاری از انسان برای ایجاد عدالت و برابری ممکن نیست. در برابر، در دیدگاه اجتماع‌گرایانه میکینتایر، حقوق فردی تابع درک موجود از خیر است. مفهوم خیر است که حقوق فردی و دامنه آن‌ها را مشخص می‌سازد. همچنین، انسان موجودی ذاتاً آسیب‌پذیر است و افراد، خصوصاً افراد نزدیک به هم، به یکدیگر وابستگی دارند. از طریق این وابستگی است که خیر انسانی محقق می‌شود. همین وابستگی و ضرورت رفع نیازهای هم است که حقوق فردی را مشخص می‌سازد. چنین دیدگاهی بیش‌تر دغدغه برابری و خیر دارد تا آزادی. دیدگاه اجتماع‌گرا توجه بیش‌تری به واقعیات حیات انسانی دارد. در جایی که بین حقوق افراد یا حق فردی و مصلحت جمعی تعارض ایجاد می‌شود، نظریه نوزیک راه‌حلی ارائه نمی‌کند. به نظر می‌رسد، در مقایسه با انسان‌شناسی نوزیکی، انسان‌شناسی اجتماع‌گرا از برخی جهات به انسان‌شناسی اسلامی نزدیک‌تر باشد. دستورات اکید در اسلام بر لزوم انفاق و توجه به محرومین برگرفته از آن نوع انسان‌شناسی است که مطابق آن ما نسبت به یکدیگر تعهد داریم و مالکیت فردی مالکیتی مطلق و حقیقی نیست؛ بلکه مالکیتی اعتباری و مشروط است. در آموزه‌های دین اسلام تصریح شده که «خداوند روزی فقراء را در اموال ثروت‌مندان قرار داده است و فقیری گرسنه نمانده است، مگر به خاطر منعی که از سوی ثروت‌مندان واقع شده است و خداوند از آن‌ها در این باره سؤال خواهد کرد» (تمیمی آمدی، ۲۳۴: ۱۴۱۰). البته این انفاق ورای پرداخت‌های واجب شرعی نظیر خمس و زکات است. در دیدگاه نوزیک، انسان مالک خود و کار خویش است و همین مالکیت است که به مالکیت بر اشیاء که موضع کار وی بوده‌اند منجر می‌شود. در دیدگاه اجتماع‌گرایی، هستی انسان و توسعه ظرفیت‌های وی مدیون جامعه و

امکاناتی است که توسط آن در اختیار وی قرار گرفته است. بنابراین، افراد به جامعه و یکدیگر وابستگی و دین دارند و این دین است که تعریف‌کننده و مشخص‌کننده حقوق فردی است. در دیدگاه اسلامی نیز مالکیت انسان بر خود و کار خود مالکیتی اعتباری و مشروط است که باید تابع امر و نهی مالک حقیقی باشد. همچنین از این منظر، افراد در جامعه اسلامی نسبت به همدیگر وظیفه دارند و همین تلقی از خیر و زندگی خوب است که حدود و ثغور حقوق فردی را تعیین می‌کند. بنابراین، دیدگاه اجتماع‌گرا و دیدگاه اسلامی نسبت به نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی حساسیت بسیار بیشتری دارند تا دیدگاه لیبرال و نئولیبرال و حقوق فردی را در سایه خیر جامعه و خیر انسان تعدیل می‌کنند. البته مدعاها درباره نسبت‌ها با اسلام، محتاج استدلال‌های بیشتری است که می‌تواند موضوع مقالات دیگر نویسندگان این مقاله و سایر پژوهش‌گران قرار گیرد و ما در این زمینه فقط طرح بحث کردیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

### الف) منابع فارسی و عربی

- آمارتیا سن. (۱۳۸۱). *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه حسین راغفر، تهران: کویر.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۴). *دولت عقل؛ ده گفتار در فلسفه و جامعه شناسی سیاسی*، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۸). *دولت و جامعه مدنی: گفتمان های جامعه شناسی سیاسی*، کتاب نقد و نظر: ویژه مجله نقد و نظر.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۲). *دیبچه ای بر فلسفه عدالت*، ماهنامه ناقد، سال اول، شماره اول، اسفند.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. (۱۴۱۰ ق). *غرر الحکم و درر الکلم* (مجموعه من کلمات و حکم الامام علی علیه السلام)، قم: دار الکتاب الإسلامی.
- دلکامپانی، کریستیان. (۱۳۸۲). *فلسفه سیاست در جهان معاصر*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: هرمس.
- فورسیت، موری و دیگران. (۱۳۸۰). *نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی سده بیستم*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: دانشگاه تهران.
- لسناف، مایکل، ایچ. (۱۳۷۸). *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دبیهیمی، تهران: کوچک.
- مگی، برایان. (۱۳۸۲). *مردان اندیشه: پدیدآورندگان فلسفه معاصر*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- همپتن، جین. (۱۳۸۰). *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دبیهیمی، تهران: طرح نو.

### ب) منابع انگلیسی

- Kant, I. (1964). *Groundwork of the Metaphysics of Morals*, trans. H. J. Paton (New York: Harper & Row).
- Korsgaard, C.M. and Freeman, S. (2001). Rawls, John. In Lawrence C. Becker, Charlotte B. Becker, 2001, *Encyclopedia of Ethics*, Routledge, pp. 1454-1461.

Kymlicka, W. (1990). **Contemporary Political Philosophy**, Oxford: Clarendon Press.

Lacey, R. Robert Nozick. Rutledge, 2014. New York.

MacIntyre, A. (1978). *How to Identify Ethical Principles*, In The Belmont Report: **Ethical Principles and Guidelines for the Protection of Human Subjects of Research I**, Washington: (DHEW pub. no. (OS) 78-0013). pp.1-10.

MacIntyre, A. (1981). **After Virtue**, Second Edition, 1984, University of Notre dame Press.

MacIntyre, A. (1983). *Moral Rationality, Tradition, and Aristotle: a Reply to Onora O'Neill*, Raimond Gaita, and Stephen R. L. Clark, **Inquiry**, 26(4), pp.447-66.

MacIntyre, A. (1999). **Dependent rational animals: why human beings need the virtues**, Chicago: Open Court Publishing Company.

MacIntyre, A. (2006). *Truthfulness and lies: What Can We Learn from Kant?* In MacIntyre, A. **Ethics and Politics**, Selected Essays, Volume 2, Cambridge: Cambridge University Press. pp.122-45.

Nozick, Robert. (1974). **Anarchy, State and Utopia**, Oxford.

Rawls, J. (1971). **A Theory of Justice**, Harvard University Press, USA.

Scanlon, T. (1976). *Nozick on Rights, Liberty, and Property*, **Philosophy and Public Affairs**, Vol. 6, No. 1 (Autumn, 1976), pp. 3-25.